



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال چهارم • شماره چهارم • زمستان ۱۴۰۰

Quarterly Journal of Moral
Studies Vol. 4, No. 4, Winter 2022



جامعه‌شناسی اخلاق؛

ارائه مدلی نظری برای تبیین جامعه‌شناختی زیست اخلاقی

مجید جعفریان*

 10.22034/ethics.2022.50026.1488

چکیده

«جامعه‌شناسی اخلاق» به عنوان یک میان‌رشته به دنبال تحلیل زیست اخلاقی با تکیه بر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است. در دهه‌های اخیر و از سوی جامعه‌شناسان، تلاش‌های زیادی برای احیا و نهادینه کردن دوباره این حوزه شده است. پژوهش حاضر با هدف ارتقای نظری این بحث و با تکیه بر پژوهش‌های تجربی، می‌کوشد به مدلی دست یابد که می‌توان از آن در تحلیل جامعه‌شناختی زیست اخلاقی بهره گرفت. روش در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و داده‌های پژوهش مبتنی بر منابعی اند که با رویکرد تجربی به دست آمده‌اند. بررسی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این مدل، افزون بر برجسته کردن وجوه متمایز این رشته از رشته‌هایی نظیر روان‌شناسی و علوم شناختی - به جای تمرکز بر تعاریف پیشینی از اخلاق - به تغییرات اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر زیست اخلاقی توجه کرده است و در این راستا، سنخ‌شناسی‌های اخلاقی را جهت نشان دادن توسعه امر اخلاقی در جامعه به‌کار گرفته و با تکیه بر آنها چارچوب‌های مربوط به سنجش تفاوت‌های اخلاقی را بهبود بخشیده است. افزون بر این، پس از تحلیل تنوعات موجود در مفاهیم اخلاقی، چگونگی تأثیر اخلاق بر استراتژی‌های کنش را در قالب انگیزه‌های اخلاقی و طرح‌واره‌های شناختی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها

جامعه‌شناسی اخلاق، زیست اخلاقی، سنخ‌شناسی اخلاقی، کنش اخلاقی، انگیزه‌های اخلاقی.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران | m.jafarian@isca.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۸ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

دانشمندان کلاسیک علوم اجتماعی، از دیرباز، در پی درک ماهیت نظام‌های اخلاقی بوده‌اند. آدم اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) - فیلسوف اسکاتلندی - بر این عقیده بود که معاملات اقتصادی در بازار به طور جدایی‌ناپذیری با احساسات اخلاقی پیوند خورده‌اند. امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) - جامعه‌شناس فرانسوی - مدعی بود که «اخلاق» بازتاب هبستگی جامعه است و اعضای جامعه را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد. کارل (۱۸۱۸-۱۸۸۳) - فیلسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی - استدلال می‌کرد که «اخلاق» یک نظام اجتماعی است که بر اساس اقتضانات تاریخی با نظام سلطه و نظام طبقاتی بورژوازی گره خورده و منجر به ضعف طبقه کارگر شده است و در نهایت، ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) - جامعه‌شناس و حقوقدان آلمانی - ضمن تکیه بر نظام اخلاقی پروتستانیسم، تأکید داشت که دنیای اخلاقی انسان‌ها در پیوند عمیقی با کار بوده و البته، محلی برای ظهور و بروز ادعاهای رقبای دینی، اقتصادی و سیاسی با تکیه بر ایده‌ها و کاریزماهای اخلاقی - تاریخی است (Firat & McPherson, 2010, p. 54).

با این حال، در طول قرن بیستم، تکثیر مدل‌های علمی و نظری اخلاقی از گنش انسانی، این حوزه را به سمتی سوق داد که در درگیری با اخلاق بسیار کم‌رنگ شد. کم‌رنگی و هماهنگ نبودن اخلاق با جامعه‌شناسی و به عکس، چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را مورد سنجش قرار داد، با این حال، جامعه‌شناسان نسبت به گذشته کمتر بر اصطلاحاتی همچون اخلاق، اخلاقی، گنش اخلاقی و زیست اخلاقی تأکید می‌کنند. شاید مهم‌ترین دلیل این افول، ظهور نظریه تالکوت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹) - جامعه‌شناس آمریکایی - تحت عنوان «هنجارهای اخلاقی» و «اجماع اخلاقی»^۱ بود (Parsons & Shils, 1951, pp. 22-25). برداشت پارسونز از «امر اخلاقی» - با برخی توجیحات - با آنچه منتقدان پارسونز آن را مدل «بیش از حد اجتماعی شده»^۲ می‌نامند، مرتبط است (Garfinkel, 1967, p. 68; Wrong, 1961, pp. 88-186).

نظریه ارزش‌های پارسونز بسیار جامعه‌محور بود، اما هرگز به خوبی - به طور تجربی - توضیح داده نشد. دلیلش شاید این بود که قرائت محافظه‌کارانه از تمرکز دوگانه پارسونز بر ارزش‌های نهادینه‌شده و هنجارها و ارزش‌های متضاد نشان داد که جوامع، لزوماً به یک نظام اخلاقی خاص



1. Moral consensus
2. Moral norms

و منحصر به فرد خودشان دست پیدا نمی‌کنند (Spates, 1983, p. 30). این میزان تأکید از سوی پارسونز بر درونی‌سازی و انطباق با هنجارها و ارزش‌ها، به سختی با جنبش جامعه‌شناسی در دهه ۱۹۶۰ سازگار شد. اگر چه، دیدگاه او «جهان اجتماعی» را به دور از ویژگی‌های ظاهراً ابژه و ذهنی، به سمت مفاهیم عینی و سوژه‌ای همچون سرمایه اجتماعی، قدرت، رفاه و غیره سوق داد. علاوه بر این، ظهور روش‌های کمی و به طور کلی تجزیه و تحلیل‌های آماری نیز در افول نگاه جامعه‌شناختی به اخلاق، بی‌تأثیر نبود؛ زیرا سنجش مفاهیم اخلاقی نسبت به شاخص‌های توصیفی همچون درآمد، سن و میزان تحصیلات بسیار دشوارتر است.

در همین راستا و در دهه‌های اخیر، نگاه به اخلاق در رشته‌هایی همچون روان‌شناسی و عصب‌شناسی^۱ رشد فزاینده‌ای داشته است. بسیاری از مسائل علم اخلاق - هم در مجلات دانشگاهی و هم در مطبوعات عمومی - همراه با توسعه دامنه آن به بحث عملکرد مغز انسانی و عصب‌شناسی شکوفا شدند (Haidt, 2008, p. 68). همچنین بخشی از مطالعات عصب‌شناختی نیز بر این دست مسائل متمرکز شد که به هنگام مواجهه مغز با معضلات اخلاقی، تغییرات شگرفی در آن ایجاد می‌شود. در همین زمان، بسیاری از مطالعات عصب‌شناختی نظیر پژوهش‌های جاناتان هایت^۲ (۱۹۶۳-...) - روان‌شناس اجتماعی معاصر - و همکارانش، با هدف تفصیل سیستم‌های مغزی و البته، گاه با ارائه نظریه‌های متناقض، به تأثیرات متفاوت عملکرد اخلاقی انسان بر این سیستم‌ها پرداختند (Haidt et. al, 1993).

بخش دیگری از بحث‌های اخلاقی در روان‌شناسی، به قضاوت اخلاقی اختصاص یافته بود و اینکه این قضاوت‌ها چگونه با واکنش‌های احساسی و عمدتاً سوگیری‌های ناخودآگاه چارچوب‌بندی می‌شوند. با این حال، به همان اندازه که ذهن اندیشمندان متوجه چنین مسائلی شد، نگاه جامعه‌شناختی به مسائل اخلاقی نیز افول کرد. با وجود این، در دو یا سه دهه اخیر، پژوهش‌های تجربی متعددی با نگاه جامعه‌شناسی اخلاق انجام شده که نشان می‌دهد با مطالعه آنها می‌توان به مدلی برای تبیین سوژه‌های اخلاقی دست یافت. این مدل، افزون بر بیان وجوه تمایز و پوشش دادن مواضع مشترک خودش با رشته‌هایی همچون روان‌شناسی و علوم شناختی به دنبال استفاده از ابزارهای علمی آنها در تحلیل و سنجش امر اخلاقی است.

پژوهش حاضر - با مرور پژوهش‌های تجربی جامعه‌شناختی - می‌کوشد تا مدلی ارائه کند که

1. Neurology
2. Jonathan Haidt



نشان‌دهنده کاربست جدید این حوزه برای تحلیل سوژه‌های اخلاقی باشد. روش در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها با تکیه بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای، جمع‌آوری و تحلیل شده‌اند. در طبقه‌بندی اولیه و همچنین با در نظر گرفتن بحث‌های نظری موجود در آنها ۵۸ مقاله و کتاب که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۶ منتشر شده بود، انتخاب و مورد مطالعه قرار گرفت. به منظور تعیین نهایی منابع، دو معیار در انتخاب و مرور آنها نقش اساسی داشته است. نخست، منابعی مورد توجه قرار گرفته‌اند که به شکل مستقیم ناظر به حوزه جامعه‌شناسی اخلاق‌اند و سپس پژوهش‌هایی در اولویت قرار گرفتند که با نگاه جامعه‌شناختی و بر اساس داده‌های میدانی به مطالعه زیست اخلاقی پرداخته و در پی نظریه‌پردازی بوده‌اند. در نهایت و با توجه به این دو معیار، ۲۶ منبع از ۵۸ منبع مطالعه شده، به عنوان منابع اصلی جهت پاسخ به پرسش پژوهش انتخاب شدند. برای دسترسی به این منابع و مطالعه آنها نیز از برخی پایگاه‌های اطلاعاتی^۱، سامانه‌های پیشرفته جست‌وجوی مقالات و کلیدواژه‌هایی همچون جامعه‌شناسی اخلاق، گُنش اخلاقی، اخلاق اجتماعی و طبقه‌بندی اجتماعی مفاهیم اخلاقی، استفاده شده است.

در این حوزه، پژوهش‌های اندکی در ایران انجام شده است و از این میان، دو پژوهش به طرح دیدگاه‌های جامعه‌شناختی اخلاق در حوزه پژوهش اختصاص یافته است (نک: دادیور و همکاران، ۳۸۷؛ جعفریان، ۱۴۰۰). در حوزه اندیشه و ساحت اسلامی نیز مقدم (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «جامعه‌شناسی اخلاق در اندیشه فارابی» تلاش کرده است تا روابط میان اخلاق و ساخت اجتماعی - در اندیشه فارابی - را مورد بررسی قرار دهد. همچنین، صادقی (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «جامعه‌شناسی در اخلاق اسلامی و نسبت آن با جامعه‌شناسی اخلاق»، محورهای متفاوتی از بحث در خصوص نگاه جامعه‌شناسی به اخلاق را به بحث و بررسی بنشیند، ولی مُدلی برای تحلیل زیست اخلاقی ارائه نکرده است. حاجیانی (۱۳۹۳)، اما در پژوهشی متفاوت و تجربی با عنوان «جامعه‌شناسی اخلاق؛ تحلیل وضعیت اخلاق اجتماعی در جامعه ایران» - با تکیه بر داده‌های میدانی - به چگونگی وضعیت اخلاق عمومی و پایبندی مردم به ارزش‌های اخلاقی در جامعه ایران پرداخته است. هرچند، همه این پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند به این حوزه بنگرند، اما تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های یاد شده در مُدلی نظری است که برای تبیین جامعه‌شناختی زیست اخلاقی ارائه شده است. نتایج این پژوهش، می‌تواند منظر و نگاه متفاوتی به پژوهشگران این عرصه برای مطالعه سوژه‌های اجتماعی - اخلاقی موجود در ایران به دست دهد.

سه تمایز اساسی مؤثر در جامعه‌شناسی اخلاق

جامعه‌شناسی اخلاق قدیم با نگاه‌های مسلط امیل دورکیم همراه بود و اخلاق را ویژگی کلّی جوامع می‌دانست و آن را عامل پیوند اعضای یک جامعه تلقی می‌کرد، اما پس از دورکیم، از یک سنتّ تحقیقی منحصر به فردی برخوردار نیست، با پیش‌فرض‌های جهان‌شمول در نظریه اجتماعی و دیدگاه‌هایی که به نوعی بر طبل اولویت نظریه پوزیتیویستی و کارکردگرایی در جامعه‌شناسی می‌کوبیدند، پیوند ندارد و به طور کلی، در روش‌ها، پرسش‌ها و مفروضاتش با دیگر نگاه‌ها کاملاً ناهمگون است. به رغم این ناهمگونی، طبیعی است پژوهش‌هایی که با نگاه جامعه‌شناختی تفسیری و پری به اخلاق می‌نگرند، کمتر بر افراد و بیشتر بر سازمان‌ها، گروه‌ها، ملت‌ها و نهادها تمرکز می‌کنند. حتی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی‌ای که واحد سنجش آنها افراد هستند، هدف همچنان بررسی و ارجاع یافته‌ها به یک دسته یا گروه اجتماعی بزرگ‌تر است (Bykov, 2019, p. 193).

با وجود این، پژوهش‌های اخیر جامعه‌شناختی نشان می‌دهند که ادیان، مشاغل، نسل‌ها، نظام‌های آموزشی، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی همگی می‌توانند اخلاقیات خاص خود را داشته باشند؛ هرچند مشترکات اخلاقی قوی‌ای بین همه آنها و در بسیاری از سطوح نیز وجود دارد. در هر صورت، اخلاق هم موجب پیوند گروه‌هاست و هم می‌تواند موضوع مذاکره، مجادله و طرد ما از دیگران باشد. اخلاق، در این رویکرد - بر خلاف نگاه پارسونزی - فراتر از هنجارها و ارزش‌ها بوده و شبکه گسترده‌تری را ایجاد می‌کند که شامل روایت‌ها، هویت‌ها، نهادها، مرزهای نمادین و طرح‌واره‌های شناختی است.

با این حال، فراتر از این تفاوت آشکار، سه تمایز اساسی بین نگاه جامعه‌شناختی به اخلاق با پژوهش‌های ناظر به اخلاق وجود دارد که بنیان مدل نظری ما را نیز شکل خواهد داد. نخست، نگاه این حوزه به تعریف اخلاق و بازنگری در مفهوم آن است.

روان‌شناسان، معمولاً بر ویژگی‌های کلی شناخت اخلاقی و تمایزات فلسفی تکیه می‌کنند. برای مثال، آنها «تکلیف‌گرایی» را در مقابل «فایده‌گرایی» قرار می‌دهند تا بتوانند شناخت بهتری از شخصیت‌های اخلاقی ارائه کنند. همچنین، آنها از تعاریف از پیش تعیین شده برای اخلاق و آنچه از نگاه دیگران («اخلاقی») به حساب می‌آید، استفاده می‌کنند؛ در حالی که جامعه‌شناسان - به جای تکیه بر هر تعریف ثابت و ماهوی و پیشینی از اخلاق - تغییرات اجتماعی و تاریخی را در آنچه به عنوان اخلاق یا فرهنگ اخلاقی توسط کنش‌گران اجتماعی طبقه‌بندی می‌شود، بررسی می‌کنند.

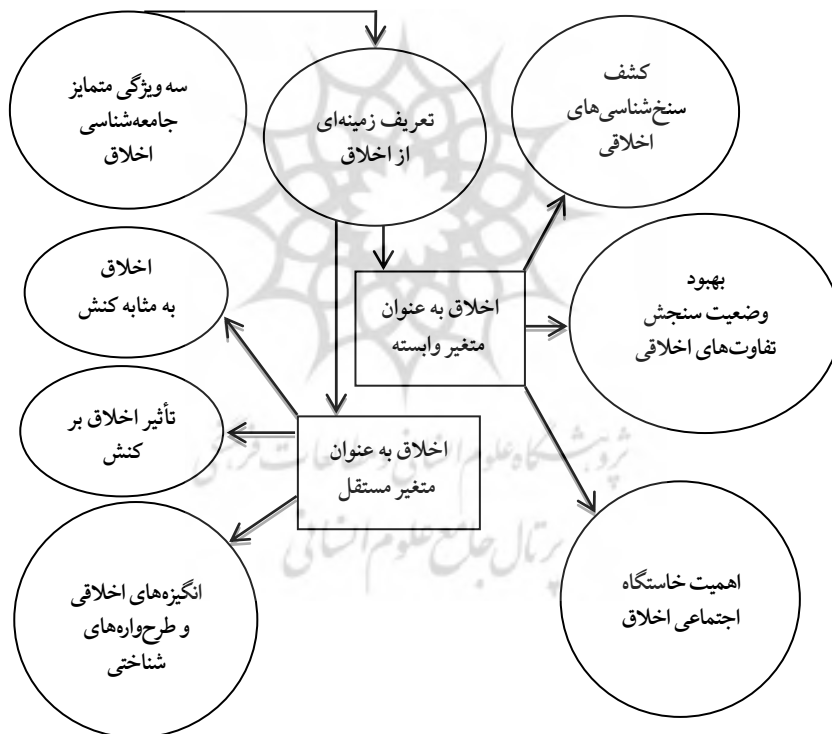


در این صورت، «اخلاق» به عنوان مجموعه‌ای از قواعد هنجاری در نظر گرفته می‌شود که استانداردهای ارزیابی، یعنی اصول، ارزش‌ها و هنجارها را در درون خود داشته و می‌توان بر اساس آنها کنش‌های خود و دیگران را مورد قضاوت قرار داد. از این‌رو، اخلاق از نگاه جامعه‌شناختی تفسیری، «بخشی از نظم فرهنگی مشترکی قلمداد می‌شود که در کنش‌های اجتماعی ساختارمند نهادینه شده، بیرون از مردم بوده و به مثابه یک اَبژه نیست» (Smith, 2003, p. 8).

وجه تمایز دومی که در پژوهش‌ها بارز و برجسته است، در نظر گرفتن «اخلاق به عنوان یک متغیر وابسته» است؛ به این معنا که رفتار اخلاقی، به ندرت، تابعی از ارزش‌های اخلاقی شخصی بوده و عمدتاً تحت تأثیر عوامل بیرونی است. در واقع، زمانی که اخلاق به عنوان یک متغیر وابسته مورد توجه قرار گیرد، به جای تمرکز بر منابع تکاملی، بیولوژیکی و عصب‌شناختی اخلاقی شخصی، به بررسی آن دسته از فرایندهای اجتماعی و ساختارهای سازمانی پرداخته می‌شود که بر اخلاق تأثیر نهاده، مفاهیم خاص اخلاقی را تولید کرده، جایگاه اخلاق در طبقات اجتماعی را مشخص کرده، سنخ‌شناسی‌های اجتماعی اخلاقی را ایجاد کرده و موجب حفظ ساختارهای اخلاقی-اجتماعی در جامعه می‌شوند. در وجه تمایز سوم، «اخلاق، به عنوان یک متغیر مستقل» در نظر گرفته شده است. به این معنا که دقیقاً این اخلاق است که بر کنش‌ها و فرایندهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد. در واقع، این نگاه - به جای تمرکز بر آزمون تأثیرات اخلاقی بر قضاوت‌ها و کنش‌های فردی - به دنبال درک چگونگی تأثیر «اخلاق» بر استراتژی‌های کنش در طول زمان و یا در بافت‌های مختلف اجتماعی با تکیه بر انگیزه‌های اخلاقی و البته، طرح‌واره‌های شناختی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد انگیزه‌های اخلاقی دارند.

بدون تردید، این سه ویژگی تمایز، سبب طرح پرسش‌های متفاوتی در خصوص زیست اخلاقی در مواجهه با رویکرد به اخلاق خواهد شد. برای مثال، برای پژوهشگر روان‌شناسی سؤالاتی از این دست مهم و مطرح‌اند که آیا فرایندهایی که در پشت پرده قضاوت اخلاقی انسان‌ها وجود دارند، متکی به مغز و قوه عصبی‌اند؟ و «نقش عاطفه در قضاوت اخلاقی چیست»؟ در حالی که جامعه‌شناس به دنبال طرح این پرسش است که «گروه‌هایی اجتماعی چگونه در درک خوب و بد متفاوت‌اند؟ فرایندهای اجتماعی یا تاریخی‌ای که به ایجاد یا حفظ این نگرش‌های متفاوت کمک می‌کند، کدامند؟ منابع اجتماعی این تفاوت‌ها چه تأثیری بر سلسله‌مراتب نهادی و رفتارهای اجتماعی خواهد داشت؟ به زبان ساده، می‌توان گفت که هر چند روان‌شناسان به درک ویژگی‌های کلی قضاوت اخلاقی انسان علاقه‌مند هستند،

جامعه‌شناسان بیشتر به درک منابع و پیامدهای تنوع در مفاهیم اخلاقی و ساختارهایی که به لحاظ اجتماعی می‌توانند چنین تنوعاتی را ایجاد کنند، توجه دارند (Zerubavel, 1997). البته، این کلی نیست چون جامعه‌شناسانی نظیر بریان ترنر^۱ (۱۹۴۵-...) - جامعه‌شناس بریتانیایی - مطالعات گسترده‌ای در مورد جنبه‌های جهانی اخلاق فردی انجام داده و روان‌شناسانی نظیر جان‌تان‌هایت نیز به دنبال درک تنوع اخلاقی جوامع انسانی بوده‌اند. هر دو دسته تلاش کرده‌اند که افزون بر نشان دادن تفاوت‌های نظری و روشی واقعی، به نگاه میان‌رشته‌ای در بررسی سوژه‌های اخلاقی توجه کنند. در ادامه، بر اساس مدل نظری زیر - که با توجه به سه ویژگی متمایزی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، تدوین شده است - به چگونگی تبیین جامعه‌شناختی زیست اخلاقی پرداخته می‌شود.



مدل نظری در تبیین جامعه‌شناختی زیست اخلاقی



1. Brian Turner

معنای اخلاق در بافت اجتماعی

واژه «اخلاق» - در علوم اجتماعی - به دو معنای متمایز به کار می‌رود: در معنای نخست از اخلاق که به «تقلیل یافته» نیز معروف است، اخلاق «به مطابقت با استانداردهای جهانی در خصوص درست و غلط بودن یک فعل اشاره دارد و در نهایت، مرتبط با دغدغه انسان در مورد مسائلی همچون عدالت، انصاف و عدم آسیب‌رسانی و ایراد ضرر به دیگران است» (Turiel, 2002, p. 97). در این دیدگاه، کنش‌های اجتماعی، زمانی اخلاقی‌اند که منصفانه و عادلانه و بدور و بری از آسیب و ضرر به دیگران باشند. در اینجا، صفت «اخلاقی» معادل «خوب» و «نوع‌دوستی» است و نقطه مقابل آن «غیر اخلاقی» است. با این حال، در اینجا «از یک تعریف پیشینی عامیانه و یا حتی فلسفی از «اخلاق» استفاده شده و سپس افراد، گروه‌ها یا سلسله‌مراتب اجتماعی از اینکه چقدر اخلاقی هستند، در امتداد هم قرار گرفته و در مورد آنها قضاوت می‌شود» (Stets & Carter, 2012, p. 77).

در واقع، اخلاق تقلیل یافته، «شامل قضاوت‌های اخلاقی نسبتاً صریح در مورد خیر و شر است و عمدتاً در اذهان عمومی و به ویژه نگاه مؤمنان موجه و درخور توجه است. از این‌رو، تصورات تقلیل یافته از «اخلاق» به مجاز بودن اعمال خاص و در محیط‌های مشخص مربوط می‌شود. برای مثال، در مورد پژوهش‌هایی که با ابتنا و اتکا به این سنخ از تعاریف ارائه شده از اخلاق انجام می‌گیرند، این پرسش مجال طرح می‌یابد که آیا - در برخی شرایط خاص - کشتن یک نفر با هدف نجات پنج نفر، قابل قبول است؟» (Abend, 2011, p. 80).

در معنای دوم از اخلاق - که به «توسعه یافته» نیز معروف است - در واقع، اخلاق به «درک خوب و بد، درست و نادرست، شایسته و ناشایست اشاره دارد که تشخیص آن بین افراد و گروه‌های اجتماعی متفاوت است. در اینجا، «اخلاق» معمولاً چیزی بیشتر از کمک‌رسانی یا عدم آسیب‌رساندن به دیگران است. این معنا شامل هر قاعده یا قانونی است که افراد یا گروه‌های اجتماعی می‌توانند به واسطه آن درک کنند که کدام رفتار «خوب» است، کدام اهداف ارزشمندتر هستند و مردم باید به لحاظ اخلاقی چه چیزی را باور کنند، نسبت به آن حساسیت داشته باشند و آن را انجام دهند» (Smith, 2003, p. 10). اخلاق - در این معنا - صرفاً مقابل بی‌اخلاقی نیست، بلکه کنش‌های بی‌ارتباط با اخلاق را نیز شامل می‌شود. در یک فهم کلی، معنای اخلاق در بافت اجتماعی، هر چیزی (قاعده یا قانون) است که یک فرد یا گروه - با توجه به شرایط و اقتضانات اجتماعی نسبت به آن آگاه بوده و آن را «هنجارین» تلقی می‌کند. از این‌رو، پرسش‌هایی که به لحاظ اخلاقی در جامعه مطرح می‌شوند - بیشتر از آنکه فلسفی و فرا فلسفی باشند - تجربی و



مبتنی بر درک افراد از اخلاق و عمل اخلاقی در زندگی روزمره هستند.

با این همه، «رویکرد توسعه‌یافته به اخلاق، فراتر از قضاوت‌های اخلاقی است و مجموعه‌ای غنی از فضایل و رداییل مانند کرامت، مهمان‌نوازی، استثمار و سلطه بر دیگری، تعصب و خلوص در نیت را در بر می‌گیرد. به تعبیر ساده‌تر، درک تقلیل‌یافته از اخلاق مربوط به این است که در موقعیت‌های خاص چه باید کرد؛ در حالی که فهم توسعه‌یافته از اخلاق به این مسئله توجه دارد که چه نوع فرد یا جامعه‌ای یا گروه و سازمانی خوب است» (Greene et al, 2008, p. 107).

از آنجا که جامعه‌شناسان اساساً به تنوع اجتماعی و تاریخی اهمیت می‌دهند، عموماً بر تعاریف توسعه‌یافته از اخلاق تأکید دارند و برای تعیین معانی اخلاقی، به کاوش در حوزه‌های مختلف اجتماعی می‌پردازند؛ زیرا «جامعه‌شناس، به دنبال پاسخ به این پرسش است که مردم چگونه و بر اساس چه راهبردهایی اقدام به تکرار کنش‌ها برای مدت زمان طولانی می‌کنند. طبیعی است که بخشی از این کنش‌ها، کنش‌های اخلاقی‌ای هستند که مبتنی بر فرهنگ و بافت‌های اجتماعی و مربوط به توسعه سلسله‌مراتب اجتماعی و نهادی در یک جامعه‌اند. این ملاحظات است که جامعه‌شناسان را به سمت معنای توسعه‌یافته از اخلاق سوق می‌دهد» (Swidler, 1986, p. 276).

سنخ‌شناسی‌های اخلاقی

پیش‌تر توضیح داده شد که وقتی از متغیر وابسته بودن اخلاق سخن می‌گوییم، به این معناست که «اخلاق» تابع ارزش‌های فردی نیست، بلکه این عوامل جامعه‌شناختی‌اند که بر «اخلاق» تأثیرگذار خواهند بود. در چند دهه گذشته، پژوهش‌های جامعه‌شناختی ناظر به سنخ‌های اخلاقی، رشد فزاینده‌ای داشته‌اند. سنخ‌شناسی‌های اخلاقی¹ محصول نگاه و تفکری است که اخلاق را به عنوان متغیر وابسته - در حوزه جامعه‌شناسی - در نظر گرفته است؛ به این معنا که سنخ‌شناسی‌ها کمک کرده‌اند تا تنوعات اخلاقی - بر اساس نگاه‌های فرهنگی و اجتماعی - طبقه‌بندی شوند. وجه اشتراک این سنخ‌شناسی‌ها، تلاش برای برجسته کردن قلمرو امر اخلاقی در کلی‌ترین و انتزاعی‌ترین شکل ممکن و البته، بر اساس واقعیت‌های اجتماعی بوده است. همچنین غالب پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام پذیرفته‌اند و نتایج و ادعاهای آنها تأثیرگذار بوده است، به دنبال ارائه تفسیر تفاوت‌های اخلاقی در زمینه‌های شناخته‌شده‌تر اجتماعی بوده‌اند.

1. ethical typologies



از بارزترین پژوهش‌هایی که به برجسته‌کردن سنخ‌های اخلاقی در سنت رسمی جامعه‌شناسی اختصاص یافته است، پژوهش رابرت بلا^۱ (۱۹۲۷-۲۰۱۳) - جامعه‌شناس آمریکایی - و همکارانش بوده است. پژوهشی که نتایج آن در کتاب عادت‌های قلب^۲ منتشر شده است. در این کتاب، داستان پرستار جوانی از کالیفرنیا به نام شیلا لارسون^۳ روایت شده است که دین بی‌اندازه فردی خودش را توصیف کرده است: این دین، «شیلائیسم» است؛ تنها صدای ضعیف خود من. به سختی ممکن است فردی شده‌تر از شیلا بود وقتی که به دین می‌رسیم. او سنت‌های خودش را خلق کرده است؛ به‌گونه‌ای که آزادانه برخی از عناصر و آموزه‌ها را که در فرهنگ‌ها و دین‌های معاصر می‌یابید، انتخاب و بقیه را رد می‌کند (فورشت و ریستا، ۱۳۹۴، ص ۳۸۴).

رابرت بلا و همکارانش، برای توصیف چهار فرهنگ اخلاقی مختلف در امریکا (فردگرایی هیجانی، فردگرایی فایده‌گرا، جمهوری خواه مدنی و معتقدان به مسیح) بر مصاحبه‌های کیفی و اسناد تاریخی تکیه کردند. بلا از بحث‌های ملموس در زمینه‌هایی همچون ازدواج استفاده کرد تا تصویر عمیق‌تری از شخصیت اخلاقی جامعه آمریکا ارائه دهد. هنجارها یا ارزش‌ها، مهم‌ترین مقولات تحلیلی بلا و همکارانش نبودند، بلکه تمرکز اصلی آنها بر سنت‌ها، شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر والت ویتمن^۴، بنجامین فرانکلین^۵، توماس جفرسون^۶ و جان وینتروپ^۷ تیپ‌های شخصیتی ترکیبی همچون درمان‌گر، مدیر، کارآفرین، و همچنین روایت‌های اخلاقی بود. بلا و همکارانش از داده‌های کیفی و چارچوب تحلیلی خود برای بررسی افول تاریخی شخصیت‌های آرمانی جمهوری خواه مدنی و معتقدان به مسیح در مواجهه با دو سنخ فردگرایی هیجانی و فایده‌گرا استفاده کردند (Bellah et. al, 1996).

1. Robert Neelly Bellah

2. *Habits of the Heart*

3. Sheila Larson

۴. والت ویتمن Walt Whitman (۱۸۱۹-۱۸۹۲)، شاعر مدرن و روزنامه‌نگار مشهور آمریکایی که پدیدآورنده شعر آزاد آمریکا نامیده شده است.

۵. بنجامین فرانکلین Benjamin Franklin (۱۷۰۶-۱۷۹۰)، نویسنده، سیاستمدار، نظریه‌پرداز سیاسی و از بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا.

۶. توماس جفرسون Thomas Jefferson (۱۷۴۳-۱۸۲۶)، نویسنده، دیرینه‌شناس و یکی از بنیانگذاران آمریکا و نویسنده اصلی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا.

۷. جان وینتروپ John Winthrop (۱۷۱۴-۱۷۷۹)، ریاضی‌دان فیزیک‌دان و ستاره‌شناس آمریکایی.

در همین راستا، جیمز هانت^۱ در کتاب مرگ شخصیت^۲ (۲۰۰۰)، به بررسی تغییرات تاریخی فرهنگ غیر اخلاقی که در عادات قلب وجود داشت، پرداخته است. دلیل این کار هانت این پیش فرض و این باور بود که این تغییرات اساساً در آموزش‌های عمومی و رسمی امریکا نهادینه شده‌اند. این نخستین اثری بود که با استفاده از تحلیل پیمایشی و همچنین شواهد مستند، سنخ‌شناسی چهار فرهنگ اخلاقی را مورد سنجش قرار داد. برای مثال، هانت برای اثبات عقلانی بودن سنخ‌شناسی مدّ نظرش، نشان می‌دهد که جوانان فردگرا و غیر فردگرا - در پاسخ‌هایشان به موقعیت‌های اخلاقی مختلف - از پذیرش دوست برای تقلب گرفته تا کمک به یک دوست بیمار در انجام تکالیف مدرسه، با هم تفاوت دارند.

هانت، دو سنّت اخلاقی اصلی، یعنی سنّت ارتدکس و ترقی‌خواه را تشریح و استدلال کرد که اینها جهان‌بینی‌های فراگیر، نگرش‌ها و مواضع سیاسی را در طیف گسترده‌ای از حوزه‌های سیاسی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند. نانس دیویس^۳ و رابرت رابینسون^۴ این سنخ‌شناسی را البته، با تغییر نام «ترقی‌خواه» به «مدرنیست» بسط داده و آن را در داخل و خارج امریکا مورد استفاده قرار دادند. آنها در نهایت، نشان داده‌اند که تنوع اخلاقی، تحت تأثیر نگرش‌های شخصی در خصوص فرزندپروری و وضعیت اقتصادی ایجاد شده است.

کار بیکر^۵ (۲۰۰۵) در مورد سنخ‌شناسی‌های اخلاقی به دنبال ایجاد نوعی یکپارچگی بین سنّت‌های پژوهشی متنوع در یک چارچوب واحد بوده است. به همین خاطر، بیکر - تحت تأثیر سنخ‌شناسی بلا - دو سنخ مطلق‌گرایی اخلاقی و نسبی‌گرایی اخلاقی را در حوزه‌های اجتماعی از یک‌دیگر متمایز دانسته است. بیکر برای ایجاد ارتباط بین مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی و دیگر پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام گرفته بود، از نظریه ارزش‌های جهانی اینگلههارت^۶ (۲۰۰۰) و کار لاکوف^۷ (۲۰۰۲) که با تکیه بر استعاره‌های اخلاقی انجام شده بود، استفاده کرده است. کار تجربی بیکر همانند کار هانت، به دنبال این است که ارزش این چارچوب را با مستندسازی ارتباط میان مقولات انتزاعی مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی و نظرات و نگرش‌های راهبردی در حوزه

1. James Davison Hunter
2. *The Death of Character*
3. Nancy J. Davis
4. Robert V. Robinson
5. Wayne E. Baker
6. Ronald Inglehart
7. George Lakoff



اخلاق به شکلی ملموس تر و اجتماعی تر نشان دهد.

لامونت^۱ (۱۹۹۲) در پژوهشی با عنوان «پول، اخلاق و آداب» سه نوع مرز نمادین اجتماعی-اقتصادی، اخلاقی^۲ و فرهنگی را از یکدیگر متمایز کرده است. لامونت، در این پژوهش، نشان می‌دهد که کارگران حرفه‌ای در سطوح مختلف از نوعی ارزش‌های اخلاقی استفاده می‌کنند که بتوانند یک تعریف شایسته و مناسب از شخصیت‌شان و دیگرانی که با آنها در ارتباط هستند، ارائه کنند. همچنین لامونت بیان می‌کند که مردم چگونه از ارزش‌های اخلاقی مختلف برای ترسیم مرزها بین خود و گروه‌های اجتماعی بهره می‌گیرند.

کار اندرسون^۳ (۲۰۰۰) بسیار شبیه به کار اولیه لامونت است و او از مرزهای نمادین اخلاقی در محیط‌های خیابانی بحث کرده است. اندرسون، به بررسی چگونگی استفاده از معانی اخلاقی برای ایجاد تمایزات اجتماعی در محله‌های محروم می‌پردازد و با استفاده از روش قوم‌نگاری در فیلادلفیا، نوعی از سنخ‌شناسی اخلاقی را برجسته می‌کند که بین جهت‌گیری‌های «خیابانی» و «شایستگی»هایی که برای مجاورت با دیگران و مسیر درست زندگی استفاده می‌شود، تمایز قائل است. اندرسون - همانند لامونت - بر اهمیت «اخلاق عمومی» تأکید داشت. او نشان می‌دهد که اخلاق عمومی معانی و توانایی غیر قابل انکاری دارد که - بیشتر از آنکه در جهان‌بینی‌های فراگیر و کلی کاربرد داشته باشد - به طور جدی، در طبقه‌بندی‌های اجتماعی و زندگی انسان تأثیرگذار است. با این حال، این کار اندرسون بیش از هر چیز به دنبال سوژه‌هایی است که بتوان تمایزات اخلاقی آن را برجسته کرد.

سنخ‌شناسی اخلاقی به مثابه ابزاری برای سنجش اخلاقی^۴

به طور کلی، دلیل برجسته‌کردن سنخ‌شناسی‌ها، استفاده از آنها در سنجش تفاوت‌های اخلاقی بوده است. بسیاری از روان‌شناسان، به دنبال توسعه سنخ‌شناسی تنوع فرهنگی با توجه به فهم اخلاقی فردی از ارزش‌ها و سنجش آن هستند. این نوع از سنخ‌شناسی‌ها به دلیل توجه شدید روان‌شناسان به سنجش مفاهیم اخلاقی برای جامعه‌شناسان از ارزش ویژه‌ای برخوردار است،

1. Michèle Lamont

۲. البته، به معنای اجتماعی اخلاق.

3. Elijah Anderson

4. moral measurement

ولی برای آنها کامل نیست. روان‌شناسان، بر اعتبار راهبردهای سنجشی خود متمرکزند. این تمرکز آنها، فرصت خوبی برای جامعه‌شناسان اخلاق فراهم می‌کند که با کار آنها آشنا شوند و از نتایج پژوهش‌های آنها استفاده کنند. با این حال، از آنجا که جامعه‌شناسان اغلب باید بر داده‌های ثانویه تکیه کنند، معمولاً از معیارهایی که در پژوهش‌های موردی به کار می‌رود، استفاده می‌کنند تا مفاهیم نظری اصلی و چارچوب فکری لازم را برای تحلیل سوژه‌های اخلاقی به دست آورند. با این حال، دو سنخ‌شناسی اخلاقی جامعه‌شناختی در سنجش تفاوت‌های اخلاقی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. نخست، سنخ‌شناسی ارزش شوارتز و بیلسکی^۱ است که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ برای سنجش تفاوت‌ها در اولویت‌بندی فضیلت‌ها و تفاوت‌های اخلاقی بین افراد و گروه‌ها استفاده شده است.

این سنخ‌شناسی با ساختار اعتباریافته‌ای از ده ارزش اخلاقی هم‌تراز، تلاش می‌کند تا نشان دهد که «فضیلت‌های اخلاقی چگونه و بر اساس چه معیار و فرایندی بین افراد و گروه‌ها جابه‌جا شده و ارزش‌گذاری می‌شوند. فردگرایی در مقابل جمع‌گرایی، ارتدکس در مقابل مدرنیسم و حتی تمایز «رابرت بلا» بین ماتریالیسم و انواع معنادار فردگرایی را می‌توان در این چارچوب دید که تلاش کرده تا سنت تجربی قابل سنجش بسیار غنی‌تری را مورد توجه قرار داده و طی سال‌ها با استفاده از صدها نمونه مختلف از سراسر جهان آن را بسط دهد» (Hitlin & Piliavin, 2004).

دومین سنخ‌شناسی در سنجش تفاوت‌های اخلاقی از هایت و گراهام^۲ است. در حالی که طرح شوارتز چارچوبی برای تشخیص تفاوت‌ها در فضیلت‌های اخلاقی است، مدل هایت و گراهام برای بررسی تنوع در فضیلت‌های اخلاقی مورد استفاده قرار گرفته است. مدل هایت و گراهام - به صراحت - فراتر از ارتباط اخلاق با آسیب و انصاف رفته و به تنهایی نشان می‌دهد که برخی از گروه‌ها و به ویژه محافظه‌کاران سیاسی، موضوعاتی مانند اقتدار، وفاداری و خلوص معنوی را برخوردار از اهمیت اخلاقی بسیار می‌دانند (Graham et. al, 2011).

خاستگاه اجتماعی و تنوع مفاهیم اخلاقی

جامعه‌شناسان، از دیرباز در پی تبیین امر اخلاقی با توسل به امر اجتماعی بوده‌اند. برای مثال،

1. Shalom H. Schwartz & Wolfgang Bilsky
2. Graham Hutchings & Jonathan Haidt



فردریش انگلس^۱ (۱۸۲۰-۱۸۹۵) - فیلسوف کمونیست آلمانی و نزدیک‌ترین همکار کارل مارکس - با توجه به نگاه‌های مارکسیستی، تلاش کرد تا مناسبات ابزار تولید و اخلاق را مورد بررسی قرار دهد. انگلس در این باره می‌گوید: وقتی می‌بینیم که سه طبقه جامعه مدرن... هر کدام برای خود اخلاقی دارند، ما تنها می‌توانیم یک نتیجه بگیریم و آن اینکه انسان‌ها - آگاهانه یا ناآگاهانه - ایده‌های اخلاقی خود را بر پایه روابط و موقعیت طبقاتی شان استوار کرده‌اند. در واقع، اخلاق همیشه اخلاق طبقاتی بوده است. نظریه پردازان دیگر - از جمله وبر - نیز تحت تأثیر تبارشناسی نیچه از اخلاق قرار داشتند؛ روشی که بر خاستگاه تاریخی و منشأ طبیعی اخلاق تأکید کرده و تلاش می‌کند با بازگشت به گذشته‌ها و سنت‌های تاریخی و طبقاتی، اخلاقی که در جامعه مدرن فراموش شده است را بازسازی کند (Stauth. 1992, p. 47).

جامعه‌شناسی کلاسیک - خواه با توسل به تبیین‌های مبتنی بر طبقه، ساختارهای مشخص در زندگی گروهی و خواه بر اساس نقش کالوینیسیم در اخلاقی کردن کار - ارتباط نزدیک بین امر اجتماعی و اخلاقی را بررسی کرده است. پژوهش‌های اخیر در جامعه‌شناسی، همچنان بر نقش مستقیم عواملی کلان همچون ملت، طبقه، و مذهب در شکل دادن به تنوع در علایق اخلاقی تأکید می‌کنند. برای مثال، اینگلههارت و بیکر (۲۰۰۰) استدلال می‌کنند که تاریخ یک کشور به عنوان بخشی از یک قلمرو فرهنگی کاملاً مستقل از توسعه اقتصادی بوده و به شدت بر رفتارهای اجتماعی شهروندان آن تأثیر می‌گذارد.

سایر^۲ (۲۰۰۵) و اسوالفور^۳ (۲۰۰۶) به این مسئله توجه کرده‌اند که چگونه تجارب زندگی در طبقات مختلف اجتماعی منجر به انواع دغدغه‌های اخلاقی می‌شود. در همین راستا، اسمیت و دنتون^۴ (۲۰۰۵) نشان داده‌اند که سنت مذهبی افراد چگونه بر جهان‌بینی اخلاقی و هیجانات اخلاقی آنها تأثیرگذار است؛ هرچند این دیدگاه‌ها بسیار جذاب هستند، اما بیان‌کننده چارچوب‌های نظری و معیارهای درست منطقی برای بررسی اخلاقی جامعه نیستند؛ زیرا مطالعات مقایسه‌ای آنها بسیار دشوار است. با این حال، سؤالات زیادی در مورد اهمیت نسبی عوامل اجتماعی مختلف برای توسعه تعهدات اخلاقی شخصی باقی خواهد ماند. از سوی دیگر، برخی از پژوهش‌ها کمتر بر تفاوت‌های اخلاقی در موقعیت‌های اجتماعی

1. Friedrich Engels
 2. Andrew Sayer
 3. Stefan Svallfors
 4. Christian Smith & Melinda Lundquist Denton

تمرکز کرده و به جای آن بیشتر به بررسی فرایندهای اجتماعی پرداخته‌اند که در آنها معنای اخلاقی در طول زمان در حوزه‌های نهادی خاصی تغییر می‌کند. این نوع کار اکنون در جامعه‌شناسی اقتصادی رونق زیادی یافته است. برای مثال، زلیزر (۱۹۷۹) در یک مطالعه بنیادی، فرایندهایی را دنبال کرده است که طی آن بیمه عمر از تلقی غیر اخلاقی به عنوان یک شرط ناپسند برای مرگ یک انسان، به یک تعهد دینی برای محافظت از خانواده تبدیل شده است. کارهای بعدی او تکامل تاریخی ارزش اخلاقی و اقتصادی کودکان را از طریق دریچه قوانین کار کودکان و دعای غیر قانونی مرگ دنبال کرده و دریافته است که با کاهش ارزش اقتصادی کودکان، ارزش اخلاقی آنها نیز افزایش یافته است (Zelizer, 1994).

زلیزر در پژوهش دیگری نیز این مسئله را به خوبی نشان داده است که زندگی خصوصی و فعالیت‌های اقتصادی دو جهان ناسازگار با منطق اخلاقی متفاوت نیستند، بلکه آنها به روش‌های پیچیده‌ای به یکدیگر پیوند خورده‌اند (Zelizer, 2007).

کوپن بر اساس ایده زلیزر در مورد «بیمه عمر» به بررسی معانی اخلاقی پیرامون ایجاد بازارهایی می‌پردازد که به مردم اجازه می‌دهد تا بیمه‌نامه‌های عمر را که در پس آن سال‌ها پس‌انداز وجود داشته است، به سرمایه‌گذاران بفروشند. او نشان می‌دهد که «مؤسسات بیمه عمر - با استفاده از استعاره‌های اخلاقی - در تبلیغاتشان تلاش می‌کنند که این تعهد دینی را چنان در میان سهامداران، قانون‌گذاران و ناظران گسترده کنند که تلقی آنها از بیمه به نوعی «دلداری از مشتری» و منطقی جلوه‌دادن مرگ تبدیل شود» (Quinn, 2008, p. 738).

کار هیلی (۲۰۰۶) در مورد اهدای خون و اعضای بدن بر این مسئله تأکید می‌کند که معانی اخلاقی تنها در ذهن افراد قرار نمی‌گیرند. در حوزه‌ای که عمدتاً تأکید بر نوع دوستی شخصی اهداکنندگان و معضلات اخلاقی است که با آن مواجه است، هیلی این نگاه را تغییر داده و متمرکز بر سازمان‌هایی می‌شود که در نقش میانجی بین اهداکنندگان و گیرندگان خون یا عضو ظاهر می‌شوند. این سنخ از سازمان‌ها با بهره‌گیری از شعارهای اخلاقی، تفاسیر خاصی از مفاهیم اخلاقی به اهداکنندگان تلقین می‌کنند که آنچه به نظر می‌رسد غیر اخلاقی است و قرار است صرفاً تبدیل به یک معامله اقتصادی شود نقش اخلاقی آن در ذهن افراد پررنگ‌تر شده و بتوانند با یک نگاه اخلاقی تصمیم به اهدا بگیرند. با این حال، این بدان معنا نیست که «چنین سازمان‌هایی می‌توانند نگاه عمومی جامعه را بدون هیچ مقاومتی تغییر دهند؛ زیرا وضعیت بازار اهدای عضو همچنان بحث برانگیز است، و کُنشگران هر دو سو، استدلال‌هایی را در خصوص



ادعاهای برتری اخلاقی مطرح می‌کنند» (Fourcade & Healy, 2007, p. 299).

در هر صورت، جامعه‌شناسان اقتصادی نه تنها فرایندهای تاریخی و نهادی تغییرات اخلاقی را در انواع خاصی از معاملات تحلیل می‌کنند، بلکه آنها همچنین استدلال می‌کنند که اخلاق یک قلمرو کلیدی برای ارائه دیدگاه‌هایی در خصوص بازار است. فورکت و هیلی، سنخ‌شناسی ارائه شده از بازارها به ویرانگر، متمدن و بی‌رونی را طرح کرده و استدلال می‌کنند که «این سه مدل بازار بر رفتارها و منش‌های اخلاقی در بازار تأثیرگذارند. اگر چه آنها به این مسئله توجه ندارند که بازارها خودشان فی‌نفسه یک پروژه اخلاقی‌اند» (Fourcade & Healy, 2007, p. 302). با این حال، بحث‌های کلی در مورد فرایندهای بازار شامل تعارضات جدی بین اصول اخلاقی بازار و اصول معاملات اقتصادی در بازار نیز هست.

در همین راستا، برخی مدافع عملکرد مفید اقتصادی در بازار هستند و آن را ستایش می‌کنند؛ در حالی که برخی دیگر، بر ایده‌های اخلاقی مختلف متمرکز هستند و معتقدند فضیلت‌های اخلاقی است که در بازار نقش پیشرو را بین مشتریان و فروشندگان ایفا خواهد کرد (Boltanski & Th'evenot, 2006). تحقیق در مورد فرایندهای اجتماعی اخلاقی شدن و نهادینه‌شدن آن، به هیچ وجه، محدود به حوزه اقتصاد نیست. در همین راستا، بررسی فرایندهای اخلاقی مشابهی در بسیاری از حوزه‌های دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفته و البته، بسیار بحث‌انگیز هم بوده است. برای مثال، نزاع جدی بر سر محتوای برنامه‌های درسی مدارس (Dill & Hunte, 2010)، سیاست سقط جنین (Luker, 2002; Ferree et. al, 198)، سیاست‌های غذایی (DeSoucey, 2010)، حقوق حیوانات (Lowe, 2006)، جنبش‌های اعتراضی (Polletta, 2006) و توسعه سیاست رفاهی (Steenland, 2006) از حوزه‌های پژوهشی جدی در این عرصه است.

این مسئله نشان می‌دهد که آنچه این مطالعات متنوع را به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی اخلاق به یک‌دیگر پیوند می‌زند، تمرکز آنها بر مسئله واحدی به نام «اخلاق» نیست، بلکه شناسایی و برجسته شدن ارزیابی‌ها و سنخ‌شناسی اخلاقی است که به واسطه مطالعه اخلاق در زمینه‌های اجتماعی به دست می‌آید (Fligstein & McAdam, 2012).

بنابراین، با در نظر گرفتن این ایده، بحث‌های آکادمیک نیست که مصادیق اخلاقی بودن را تعیین می‌کند، بلکه «طراحان و واضعان قواعد اخلاقی» در جامعه هستند که برای تعریف اینکه چه کنشگرانی شایسته‌اند و چه نوع کنش‌هایی - به لحاظ اخلاقی - مجاز و یا ممنوع‌اند، نقش ایفا می‌کنند. در این میان، توزیع قدرت و منابع اجتماعی دیگر نقشی مهم و تعیین‌کننده در اینکه



چه فردی شنیده و دیده شود و چه فردی به او توجه نشود، ایفا می‌کنند. افزون بر این، سلسله مراتب سازمانی مانند نوع و قوانین سازمان به عنوان یک منبع اجتماعی نیز می‌تواند به توجیه نقش طراحان و واضعان اخلاق کمک کند. آنها می‌توانند به واسطه همین قوانین، مانع پیش فرض‌های فرهنگی در ارزش‌های اخلاقی شوند (Steenland, 2006).

کار اسمیت (۱۹۹۸) در مورد مسیحیان معتقد به انجیل در امریکا نشان داد که آنها به واسطه همین قواعد اخلاقی ناظر به منابع اجتماعی، از یک هویت اخلاقی مشترک برخوردار هستند و البته، این هویت اخلاقی مشترک از مهم‌ترین عوامل تبیین‌کننده رشد عددی و سرزندگی سازمانی آنهاست. در همین راستا و به تازگی، ویزی (۲۰۰۷) نشان داد که اجماع اخلاقی نسبت به عوامل ساختاری و اجتماعی مانند توزیع درآمد، رفاه و فعالیت‌های گروهی، عامل قوی‌تری برای همبستگی انسانی در مناطق شهری است. با این حال، امروزه پژوهش‌های جامعه‌شناختی، تمرکز کمتری بر معانی اخلاقی مشترک داشته و به دنبال تلاش برای شکوفایی این حوزه نیستند که البته، شاید دلیل آن این است که معانی اخلاقی قابل تغییراند، اما به هیچ وجه زودگذر نیستند.

تأثیر معنای اخلاقی بر کنش انسانی

علاوه بر درک تنوع اخلاقی و جایگاه موقعیت‌ها و فرایندهای اجتماعی - در ایجاد و نهادینه شدن معانی اخلاقی - چگونگی تأثیر معانی اخلاقی تثبیت شده بر کنش انسانی نیز در مدل برآمده از پژوهش‌ها به جامعه‌شناسی اخلاق مورد بررسی جدی قرار گرفته است. در این میان، جامعه‌شناسان از نقش انگیزه‌های اخلاقی در ایجاد و هدایت کنش‌های اجتماعی بسیار استفاده کرده‌اند. بدون تردید، بحث از انگیزه‌های اخلاقی در روان‌شناسی بیش از جامعه‌شناسی مورد توجه بوده است. روان‌شناسی، انگیزه‌های مبتنی بر رفتار اخلاقی را به دو صورت بررسی می‌کند: نخست، قضاوت‌های اخلاقی که برگرفته از انگیزه‌های اخلاقی است را در شرایط فرضی - و نه در شرایط طبیعی و اجتماعی - آزمون می‌کند. دوم اینکه رفتارهای انسانی را در یک محیط و شرایط آزمایشگاهی شبیه‌سازی کرده و نتایج آن را تعمیم می‌دهد.

این نوع نگاه در جامعه‌شناسی وجود ندارد. جامعه‌شناسی اخلاق، بررسی می‌کند که چگونه اخلاق موجب برانگیختن و انگیزه‌یافتن رفتار در محیط‌های اجتماعی می‌شود و نه آزمایشگاهی. به عبارت دیگر، چگونه معانی اخلاقی موجب انگیزه در افراد برای حضور در برخی موقعیت‌ها و



تصمیم به برخی انتخاب‌ها در زندگی‌شان می‌شود.

رابط بین نظریه‌های جامعه‌شناسی و انگیزه‌های اخلاقی را می‌توان در نظریه‌ی کنش پارسونز دنبال کرد. به نظر او، «ویژگی اساسی کنش، جهت‌گیری هنجاری آن است؛ یعنی مطابقت با معیارها یا انتظارات هنجاری بیرونی. از این رو، «هنجاری بودن کنش» مقوله‌ای بسیار وسیع‌تر از «اخلاقی بودن کنش» است. موقعیت‌ها، ابزار و وسایل را فراهم کرده و در شرایط کنش، ارزش‌ها به جای اهداف، انگیزه‌ی تعقیب برخی از اهداف را فراهم می‌کنند و هنجارها انتخاب‌ها را به ابزاری محدود می‌کنند که کارآیی آن برای دستیابی به هدف است» (Parsons & Shils, 1951, pp. 2-6).

با این حال، در رویکرد جدید به جامعه‌شناسی اخلاق، گذار از نگاه هنجاری پارسونزی به طرح‌واره‌های شناختی اتفاق افتاده است. جامعه‌شناسان - در چند سال اخیر - از طرح‌واره‌های شناختی برای تبیین انگیزه‌های اخلاقی سود جستند. آنها بر این باورند طرح‌واره‌های شناختی در یک فرایند دوگانه به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم که افراد می‌توانند با آنها به انگیزه‌ی کافی برای کنش‌های اخلاقی دست یابند (Vaisey, 2009). اگر چه، یافته‌های روان‌شناسی اخلاقی نشان می‌دهد که استدلال اخلاقی و شهود اخلاقی اغلب با یک‌دیگر در تضاد هستند و نیاز است که به فرد آموزش‌های لازم داده شود، اما در همین راستا و با توجه به نوشته‌های بوردیو^۱ درونی‌سازی معانی و کنش‌های اخلاقی بر اساس چنین طرح‌واره‌هایی نیازی به آموزش یا توصیه‌ی صریح ندارد، بلکه می‌تواند از طریق تقلید، مشاهده و مشارکت انجام گیرد (Haidt, 2001).

با این حال، این کار ترکیبی توسط جامعه‌شناسان قابل توصیف در یک پاراگراف نیست، اما مدلی که پدیدار شده است کاملاً با نقش انگیزشی معانی اخلاقی ناظر به طرح‌واره‌های شناختی در ایجاد کنش سازگار است. برای مثال، بلر - لوی^۲ (۲۰۰۳) به طرح‌واره‌های اخلاقی^۳ در مورد شغل و خانواده اشاره کرده که موجب انگیزه در انتخاب زنان حرفه‌ای موفق، شده است. ویزی (۲۰۰۹) نیز نشان داد که طرح‌واره‌های اخلاقی مختلف و حتی طرح‌واره‌هایی که پاسخ‌دهندگان آن نمی‌توانند به خوبی با آن ارتباط برقرار کنند، در طول سه سال بر طیف گسترده‌ای از رفتارها در زندگی روزمره نوجوانان آمریکایی تأثیر گذاشته است. در پژوهش دیگری ویزی و لیزاردو^۴ (۲۰۱۰) نیز دریافتند که تفاوت در طرح‌واره‌های اخلاقی در طول زمان موجب تغییرات اساسی

-
1. Pierre Bourdieu
 2. Mary Blair-Loy
 3. Moral Schemas
 4. Omar Lizardo

در انگیزه جوانان برای ایجاد شبکه‌ای اجتماعی شده است. اخیراً، فری^۱ (۲۰۱۲) کشف کرده است که دانش‌آموزان دختر جوان در مالاوی با هویت اخلاقی «کسی که آرزو دارد» این انگیزه اخلاقی خدمت برای آنها ایجا شده که به رغم عدم بازدهی آموزش و پرورش در مالاوی، به دنبال پیوستن به این سازمان و کمک به آن باشند.

با وجود این، وجه مشترک این مطالعات ارتباطی است که بین جهت‌گیری‌های اخلاقی درونی شده و به تبع آن ایجاد انگیزه‌های اخلاقی و در نهایت، توسعه کنش‌های اخلاقی فرد در طول زمان وجود دارد. در همین راستا، هیتلین^۲ (۲۰۰۳) از چارچوب ارزش شوارتر برای ادغام نقش انگیزشی هویت‌های شخصی در مدل‌های نقش محور و گروه‌محور نظریه هویت و نظریه هویت اجتماعی استفاده کرد. هیتلین در تحقیقی درباره رابطه بین ارزش‌های شخصی و داوطلبانه، دریافت که ارزش‌های خود متعالی تأثیر مهمی بر توسعه هویت داوطلبانه دارند و معتقد است که ارزش‌ها بر ارزش‌های هویت شخصی فرد به عنوان یک سازه اخلاقی تأثیر می‌گذارند (Blasi, 2004). شوالبه^۳ (۱۹۹۱) ساختار اجتماعی را با مفهوم «خود اخلاقی» پیوند می‌دهد. رالز^۴ (۲۰۱۰) - بر اساس نظریه گافمن - استدلال می‌کند که نظم اجتماعی نیز یک نظم اخلاقی است. ویکستروم^۵ (۲۰۱۰) یک نظریه اخلاقی را برای درک عمل مجرمانه ترسیم کرد، و انتوناسیو و تیتل^۶ (۲۰۰۸) نگرانی‌های اخلاقی را با مسائل مربوط به خودکنترلی در حوزه جنایی مرتبط کردند.

پژوهشگران نظریه هویت، هویت‌های اخلاقی را در مدل کلی خود و با توجه به انگیزه‌های اخلاقی بررسی کرده‌اند. مجموعه‌ای از مطالعات استس و کارتر^۷ نظریه هویت را با جامعه‌شناسی اخلاق و ساختار «هویت اخلاقی»^۸ مرتبط می‌کند. این پژوهش با بسیاری از پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام شده، متفاوت است؛ زیرا بر تعریفی از پیش تعیین شده از آنچه اخلاقی شمرده می‌شود، متکی است. بنابراین، افراد را در امتداد زنجیره‌ای قرار می‌دهد که چگونه خود را اخلاقی می‌دانند و چگونه اخلاقی رفتار می‌کنند. این تحقیق چگونگی تعامل هویت اخلاقی افراد را با آن

1. Timothy M. Frye
2. Steven Hitlin
3. Schwalbe Mleko
4. John Rawls
5. Per-Olof H. Wikstrom
6. Olena Antonaccio & Tittle Ltd
7. Jan Stets & Miranda Carter
8. The Moral identity



دسته از معانی تعریف می‌کند که خودشان بر اساس تصمیمات فرضی به موقعیت نسبت می‌دهند (Burke & Stets, 2009; Stets & Carter, 2006).

دسته دیگری از پژوهش‌های تجربی، به دنبال درک این موضوع هستند که چگونه طراحی و برنامه‌ریزی یک نهاد یا سازمان با تمایلات اخلاقی شخصی پیوند خورده و موجب انگیزه‌های اخلاقی برای کمک به دیگران از طریق فضیلت‌های اخلاقی است. در همین راستا، سیمپسون و ویلر^۱ (۲۰۰۸) نشان می‌دهند که جهت‌گیری‌های اخلاقی شخصی با عوامل موقعیتی تعامل دارند تا کم و بیش انگیزه‌ای را در رفتار شخص کمک‌کننده ایجاد کنند. آنها می‌دانند که خودخواه‌ها زمانی به دیگران کمک می‌کنند که یک خیر عمومی و ساز و کاری برای ایجاد شهرت آنها به واسطه کمکی که می‌کنند، وجود داشته باشد و در صورتی که این ساز و کار وجود نداشته باشد و آنها مجبور باشند که این کمک را به شیوه خصوصی و پنهانی انجام دهند، طبیعی است که رغبت چندانی به مشارکت در این خیر عمومی نخواهند داشت. برعکس، نوع دوست‌ها حساسیت کمتری نسبت به این تغییرات موقعیتی دارند و تمایل دارند بدون منابعی که خیر عمومی برای آنها به همراه دارد، به دیگران کمک کنند.

جامعه‌شناسی اخلاق و آینده

در خصوص آینده جامعه‌شناسی اخلاق با مدل نظری که بر پایه پژوهش‌های تجربی در این عرصه ارائه شد، چند نکته از اهمیت ویژه برخوردار است.

۱. می‌توان از ایده‌هایی سخن گفت که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیوند دادن «جامعه‌شناسی اخلاق» با رشته‌هایی همچون «روان‌شناسی» خواهند داشت. در واقع، از نگاه یک جامعه‌شناس، این ایده که یک ساختار ذهنی (مبانی اخلاقی) را می‌توان با یک واقعیت اجتماعی (ایدئولوژی سیاسی) پیوند داد، یک امر کاملاً پذیرفتنی و قابل تحقق است (Haidt, 2012).

۲. پژوهش در مورد بررسی چگونگی تأثیر تفاوت‌های اخلاقی به طور خاص بر رفتار، در حوزه‌های دیگری غیر از روان‌شناسی غیر معمول است. روان‌شناسان اخلاقی هستند که داده‌های لازم در این زمینه را جمع‌آوری می‌کنند. روش‌های جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها نظیر قوم‌نگاری، مصاحبه‌های مکرر و عمیق و در نهایت، نظرسنجی‌های آنهاست که به محققان اجازه

1. Simpson Brent & Willer Robb

می‌دهد تا در مورد چگونگی ایده‌های اخلاقی و تأثیر آنها سخن بگویند. اگر جامعه‌شناسان به سمت استفاده از معیارهای روان‌شناختی در درک تفاوت‌های اخلاقی پیش بروند و آنها را به سمت طرح‌های تحقیقاتی خود سوق دهند، این حرکت به یک درک فرارشته‌ای از اخلاق منجر خواهد شد.

۳. بدون تردید - تنش‌های نظری‌ای بین این پژوهش‌ها وجود دارد که تحقیقات و نظریه‌های آینده باید به آنها بپردازند. برای مثال، پژوهشی در مورد مرزهای نمادین و رقابت اخلاقی در نهادها انجام شده است که معتقد است «ایده‌های اخلاقی را به جای اینکه به عنوان مقولاتی در نظر بگیریم که مردم واقعاً به آن اهمیت می‌دهند، می‌توان صرفاً به عنوان منابعی استراتژیک برای پیشبرد سازمان در نظر گرفت» (DiMaggio, 1997, 265). در این پژوهش، مدیران و دیگر افراد مهم سازمان از گزارش‌های ارزشی برای حذف کارمندان فرودست استفاده می‌کنند. در واقع، مدیران سازمانی به جای تعمیم دادن اقدامات اخلاقی، طرح‌واره‌ها و چارچوب‌های اخلاقی را برای دستیابی به اهداف سازمانی خود بسیج می‌کنند؛ اقدامی که عملاً با روح اخلاق ناسازگار است.

۴. توسل به مطالعاتی که با نگاه شناختی به حوزه اخلاق صورت می‌گیرند، برای محدود کردن گستره گزینه‌هایی مفید است که مناسب برای بررسی اخلاق‌اند، اما نمی‌تواند مشکل نگاه جامعه‌شناختی را حل کند؛ زیرا مشکلات اخلاقی، به رغم آن که می‌تواند بر اساس انگیزه‌های افراد و جنبه‌های شناختی آنها نسبت به یک مسئله باشد، همچنین می‌تواند برای توجیه یک عمل پس از واقعیت نیز مورد استفاده قرار گیرند (Hitlin, 2008; Vaisey, 2009). از این رو، باید تبادل بیشتری بین جامعه‌شناسی و دیدگاه‌های شناختی ایجاد شود. ابزارها و معیارهایی به وجود آید که هم از درون و هم از بیرون این رشته به دآوری در خصوص چنین ناسازگاری‌هایی کمک کنند.

۵. پژوهش‌های آینده در این حوزه ممکن است به دنبال ایجاد ارتباط بین سوژه‌های فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی در یک مقیاس بزرگ باشند. این رویه در آثاری مانند عادت‌های قلب یا مطالعات ارزش‌های جهانی اینگلهارت و بیکر و رقابت‌های اخلاقی در حوزه‌های خاصی مانند اقتصاد، خانواده و دین وجود دارد. بلا و همکارانش بر این نکته تأکید داشتند که ظهور فردگرایی مدرن - به عنوان یک پدیده اخلاقی گسترده - بر ازدواج و مشارکت مدنی تأثیر می‌گذارد. با این حال، امکان طرح این پرسش نیز وجود دارد که تحولات در حوزه‌های خاص، تا چه حد با تغییرات در سوژه‌های فرهنگی گسترده‌تر مرتبط می‌شوند. برای مثال، آیا رابطه‌ای بین گرایش‌های گسترده‌تر فرهنگی به سمت فردگرایی و پذیرش عمومی بیمه عمر از سوی افراد وجود دارد؟ افزون بر این، آیا



درک معانی اخلاقی به عنوان کُنش نیز این امکان را فراهم می‌کند که برای درک سوژه‌های اخلاقی بدون اینکه آنها را به عنوان نظام‌های منسجم و یکپارچه در نظر گرفت - به تحلیل آنها پرداخت» (Swidler, 1986, p. 274).

در هر صورت، برای ادغام پژوهش‌هایی که در همهٔ زمینه‌ها ناظر به درک معانی اخلاقی در قالب کُنش اخلاقی انجام شده است، اقدامات مؤثرتری می‌توان انجام داد. برای مثال، روان‌شناسان اجتماعی که جامعه‌شناس هم هستند، می‌توانند تعاریف خودشان از اخلاق را به ایده‌های از پیش تعیین‌شده در مورد نوع دوستی و رفتار اجتماعی گسترش دهند و در نظر بگیرند که دیگر دغدغه‌های اخلاقی که برای بسیاری از افراد در همهٔ جوامع وجود دارد همچنان مشترک است. همچنین تشخیص این مسئله که «هویت اخلاقی» انواع مختلفی دارد و دیدگاه‌های نظری دربارهٔ هویت را دچار آسیب نمی‌کند. در واقع، راهبردهای سنجش روان‌شناختی که پیش از این مورد بحث قرار دادیم، می‌توانند به راحتی با نظریهٔ هویت و دیگر سنت‌های پژوهشی در روان‌شناسی اجتماعی جامعه‌شناختی سازگار شوند (Haidt, 2012).

نتیجه‌گیری

رویکرد نوظهور در «جامعه‌شناسی اخلاق» تلاش می‌کند با تکیه بر تمایزاتی که با رشته‌هایی همچون روان‌شناسی و علوم شناختی دارد، جایگاه پیشین خود را نسبت به گذشته برای مطالعه زیست اخلاقی در جامعه به دست آورد. از این رو، «جامعه‌شناسی اخلاق» متکی بر تعاریفی از اخلاق است که دربرگیرندهٔ روایت‌ها، هویت‌ها، نهادها، مرزهای نمادین و طرح‌واره‌های شناختی اخلاقی است. در مدلی که با تکیه بر پژوهش‌های تجربی ارائه شد، اخلاق در جامعه‌شناختی هم به عنوان متغیر وابسته و هم متغیر مستقل مورد مطالعه قرار گرفته است. پژوهش‌هایی که اخلاق را به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته‌اند، به سنخ‌شناسی‌های اخلاقی اشاره کرده‌اند. بر اساس این نگاه، می‌توان از سنخ‌شناسی‌های اخلاقی در تشخیص تفاوت‌ها در فضیلت‌های اخلاقی، در بررسی چگونگی استفاده از معانی اخلاقی برای ایجاد تمایزات اجتماعی، برای مطالعهٔ چگونگی استفاده از ارزش‌های اخلاقی مختلف در ترسیم مرزها بین خود و گروه‌های اجتماعی و اینکه تنوع اخلاقی، تحت تأثیر نگرش‌های شخصی در خصوص مسائل اجتماعی چگونه ایجاد خواهد شد، استفاده کرد. همچنین، سنخ‌شناسی‌های اخلاقی توانسته به بهبود

سنجش مفاهیم اخلاقی در جامعه‌شناسی کمک کند. از سوی دیگر، تجارب زندگی در طبقات مختلف اجتماعی به تنوعات اخلاقی انجامیده و جایگاه نسبی عوامل اجتماعی در توسعه تعهدات اخلاقی شخصی روشن‌تر شده است. پژوهش‌هایی که اخلاق را به عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته‌اند، بر تأثیر معانی اخلاقی بر کنش‌ها تأکید کرده‌اند. در این نگاه، نظریه ارزش‌های اخلاقی با الهام از نظریه پارسونزی جای خود را به انگیزه‌های اخلاقی و تأثیر طرح‌واره‌های شناختی در چنین انگیزه‌هایی برای ایجاد کنش اخلاقی داده است.

فهرست منابع

فورشت، اینگر؛ رپستاد، پل. (۱۳۹۴). درآمدی به جامعه‌شناسی دین: نظریه‌های کلاسیک و معاصر. (ترجمه: مجید جعفریان). قم: نشر ادیان.

- Abend, G. (2011). Thick Concepts and the Moral Brain. *European Journal of Sociology / Archives Européennes de Sociologie*, 52(1), 143–172. <https://doi.org/10.1017/S0003975611000051>
- Bellah, R. N., Madsen, R., Sullivan, W. M., Swidler, A., & Tipton, S. M. (1996). *Habits of the Heart, With a New Preface: Individualism and Commitment in American Life*, Berkeley: Univ. Calif. Press.
- Boltanski, L., & Thévenot, L. (2006). *On Justification: Economies of Worth* (C. Porter, Trans.; 1st Edition). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Burke, P. J., & Stets, J. E. (2009). *Identity Theory* (Illustrated edition). New York: Oxford University Press.
- Bykov, A. (2019). Rediscovering the Moral: The ‘Old’ and ‘New’ Sociology of Morality in the Context of the Behavioural Sciences. *Sociology*, 53(1), 192–207. <https://doi.org/10.1177/0038038518783967>
- Firat, R., & McPherson, C. (2010). *Toward an Integrated Science of Morality* (pp. 361–384). New York: Springer. https://doi.org/10.1007/978-1-4419-6896-8_19
- Fligstein, N., & McAdam, D. (2012). *A Theory of Fields* (Reprint edition). New York: Oxford University Press.
- Fourcade, M., & Healy, K. (2007). Moral Views of Market Society. *Annual Review of Sociology*, 33(1), 285–311.



<https://doi.org/10.1146/annurev.soc.33.040406.131642>

- Garfinkel, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology* (1st edition). Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hal.
- Graham, J., Nosek, B. A., Haidt, J., Iyer, R., Koleva, S., & Ditto, P. H. (2011). Mapping the Moral Domain. *Journal of Personality and Social Psychology*, *101*(2), 366–385. <https://doi.org/10.1037/a0021847>
- Greene, J. D., Morelli, S. A., Lowenberg, K., Nystrom, L. E., & Cohen, J. D. (2008). Cognitive load selectively interferes with utilitarian moral judgment. *Cognition*, *107*(3), 1144–1154. <https://doi.org/10.1016/j.cognition.2007.11.004>
- Haidt, J. (2001). The emotional dog and its rational tail: A social intuitionist approach to moral judgment. *Psychological Review*, *108*(4), 814–834. <https://doi.org/10.1037/0033-295x.108.4.814>
- Haidt, J. (2008). Morality. *Perspectives on Psychological Science*, *3*, 65–72. <https://doi.org/10.1111/j.1745-6916.2008.00063.x>
- Haidt, J. (2012). *The Righteous Mind: Why Good People Are Divided by Politics and Religion*. New York: Pantheon Books.
- Haidt, J., Koller, S. H., & Dias, M. G. (1993). Affect, culture, and morality, or is it wrong to eat your dog? *Journal of Personality and Social Psychology*, *65*(4), 613–628. <https://doi.org/10.1037//0022-3514.65.4.613>
- Hitlin, S., & Piliavin, J. A. (2004). Values: Reviving a Dormant Concept. *Annual Review of Sociology*, *30*, 359–393.
- Parsons, T. & Shils, EA. (1951). *Toward a General Theory of Action: Theoretical Foundations for the Social Sciences*. Cambridge, MA: Harvard Univ. Press.
- Quinn, S. (2008). The transformation of morals in markets: Death, benefits, and the exchange of life insurance policies. *AJS; American Journal of Sociology*, *114*(3), 738–780. <https://doi.org/10.1086/592861>
- Smith, C. (2003). *Moral, Believing Animals: Human Personhood and Culture*. Oxford: Oxford University Press.
- Spates, J. L. (1983). The Sociology of Values. *Annual Review of Sociology*, *9*, 27–49.
- Stauth, G. (1992). Nietzsche, Weber, and the affirmative sociology of culture. *European Journal of Sociology / Archives Européennes de Sociologie / Europäisches Archiv Für Soziologie*, *33*(2), 219–247.
- Steensland, B. (2006). Cultural Categories and the American Welfare State: The Case of Guaranteed Income Policy. *American Journal of Sociology*, *111*(5), 1273–1326. <https://doi.org/10.1086/499508>
- Stets, J. E., & Carter, M. J. (2012). A Theory of the Self for the Sociology of Morality. *American Sociological Review*, *77*(1), 120–140.



۸۸

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال چهارم | شماره چهارم | زمستان ۱۴۰۰

<https://doi.org/10.1177/0003122411433762>

- Stets, J., & Carter, M. (2006). The Moral Identity: A Principle Level Identity. In *Purpose, Meaning, and Action: Control Systems Theories in Sociology* (pp. 293–316). Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1007/978-1-137-10809-8_12
- Swidler, A. (1986). Culture in Action: Symbols and Strategies. *American Sociological Review*, 51(2), 273–286. <https://doi.org/10.2307/2095521>
- Turiel, E. (2002). *The Culture of Morality: Social Development, Context, and Conflict*. New York: Cambridge Univ. Press.
- Vaisey, S. (2007). Structure, Culture, and Community: The Search for Belonging in 50 Urban Communes. *American Sociological Review*, 72(6), 851–873. <https://doi.org/10.1177/000312240707200601>
- Wrong, D. H. (1961). The Oversocialized Conception of Man in Modern Sociology. *American Sociological Review*, 26(2), 183–193. <https://doi.org/10.2307/2089854>
- Zelizer V. A. (1994). *Pricing the Priceless Child: The Changing Social Value of Children*. Princeton, NJ: Princeton Univ. Press.
- Zelizer V. A. (2007). *The Purchase of Intimacy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Zerubavel E. (1997). *Social Mindscapes: An Invitation to Cognitive Sociology*. Cambridge, MA: Harvard Univ. Press.





پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی